

تأثیر تقدیر و تقدیرگرایی در ضعف سندیت تاریخی دو روایت از داستان «اردشیر بابکان» (با تأکید بر شاهنامه‌ی فردوسی و کارنامه‌ی اردشیر بابکان)

شهین حقیقی، دکترای زبان و ادبیات فارسی، استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه دولتی جهرم
hagh.1390@gmail.com

چکیده

باور به جبر و تقدیر از باورهای کهن و ریشه‌داری‌ست که سالیان دراز، ذهن و ضمیر دانایان و اهل فلسفه و دانش را به خود مشغول داشته است. در ایران باستان، این باور به ویژه از راه آموزه‌های زروانی، در دوران حکومت خاندان ساسانی، گسترشی چشم‌گیر یافت. با تدوین گسترده‌ی متون ادبی و دینی، تاریخی و حماسی در این دوره، باور به تقدیر نیز در این متون ردپایی بس روشن، عمیق و تأثیرگذار از خود بر جای گذارد. بازتاب این پدیده را در متون تاریخی تدوین شده در دوره‌ی یادشده نیز می‌توان دید؛ حال آن‌که تاریخ، علم است و مناسبات آن، باید بر اساس روابط متقن علی و معلولی، استوار باشد؛ نه بر مبنای تقدیر یا تصادف. از جمله مهم‌ترین داستان‌های تاریخی عصر ساسانی، داستان به پادشاهی رسیدن اردشیر، موسس این سلسله است که در اصل، آغاز دوره‌ی تاریخی ایران، با این رخداد شکل می‌گیرد. در این پژوهش، تلاش شده کارکرد عامل تقدیر در شکل‌گیری دو روایت مهم تاریخی درباره‌ی به پادشاهی رسیدن این پادشاه بررسی و واکاوی شود؛ این دو روایت عبارتند از: «داستان اردشیر» در شاهنامه‌ی فردوسی و کارنامه‌ی اردشیر بابکان. نتیجه‌ی تحقیق نشان می‌دهد که چگونه تحت تأثیر عامل تقدیر و نگرش جبرانکارانه، جنبه‌ی تاریخی متن تضعیف و جنبه‌ی افسانه‌ای آن تقویت گشته است؛ از این رو استناد به این متون در پژوهش‌های تاریخی، علمی و معتبر نخواهد بود.

واژگان کلیدی: تقدیر، آیین زروانی، اردشیر بابکان، کارنامه‌ی اردشیر بابکان، شاهنامه‌ی فردوسی.

۱. مقدمه

اعتقاد به وجود نیروها و قوای برتر و فراتر از اراده‌ی بشر، در همه‌ی ادیان وجود داشته است. «همه‌ی ادیان به هر راه و بیانی که باشد، متفقند بر این‌که انسان قائم به ذات خود نیست و نمی‌تواند باشد. زندگی او به نحوی اساسی به قوای موجود در طبیعت و اجتماع خارج از ذات او، پیوسته و بلکه وابسته بدان‌ست. انسان به طور مبهم یا روشن می‌داند که قوه‌ی مرکزی مستقلی که بتواند جدا از این جهان قائم به نفس خود باشد، نیست. این ادراک در مشاعر ابتدایی، به صورت اعتقاد به وابستگی به قوا و نیروهای موجود در محیط مجاور اجتماعی و طبیعی آغاز شده و در ادیان برتر، به صورت اعتقاد به علت اولیای اشیا و اعتقاد به موجودی انسانی یا غیرانسانی که آفریننده‌ی عالم و اصل حاضر و موجود هستی و عملکرد آن است، درآمده است.» (ناس، ۱۳۸۲: ۳)

از این رو گونه‌ای باور به تقدیر و تقدیرگرایی - با شدت و ضعف متفاوت - در اذهان بشر وجود داشته و دارد؛ پدیده‌ای که بیش‌تر در مقوله‌ی دین و دین‌شناسی بازتاب داشته و از آن‌جا که ادیان به نوعی کنش‌ها و واکنش‌ها و شیوه‌های زیست و تفکر بشر را تحت تأثیر قرار می‌دهند، باور به ماورایی که از اراده‌ی بشر بیرون است، در بیش‌تر زوایای زندگی انسان‌های دین‌باور تأثیر داشته و نگرش و سوگیری آن‌ها را در شرایط ویژه، تحت تأثیر قرار داده است.

بررسی عقاید و باورهای ایرانیان باستان نیز نشان می‌دهد، گونه‌ای باور عمیق به جبر و تقدیر در فلسفه‌ی فکری مردم این دوره وجود داشته است. این در حالی است که در آیین اصیل زرتشتی، اختیار مطلق به اعمال انسانی داده می‌شود و این انسان است که باید میان نیک و بد، یکی را برگزیند. اما «اندیشه‌ی جبر - که به نیرومندی در حیات فکری ایرانیان باستان رخ می‌نمود - از کجا پیدا شد؟ بعضی معتقدند که این رای اصلا مربوط به آیین زروانی است و از آن‌جا در تعالیم سنتی مزدایی نیز نفوذ کرد و ظاهرا در دوره‌ی ساسانی با اقبال گسترده روبه‌رو شد. نظریه‌ی تسلط تقدیر بر احوال انسانی یکی از نکات اصلی فلسفه‌ی زروانی بود و شگفت این‌که بیش از همه‌ی نظریات آن، بر دل عامه‌ی مردم نشست؛ اندیشه‌ی جبر در ذهن مردم رسوخ کرد و عمری بس دراز یافت؛ اما معمولا این باور - به ویژه در صورت افراطی آن - با عکس العمل شدید روحانیون سنتی روبه‌رو می‌شد.» (جلالی مقدم، ۱۳۸۴: ۲۴۷)

تقدیر در باور زروانی از جایگاهی بسیار مهم برخوردار است تا جایی که بر اساس متون دینی این آیین، «زروان دیرنخدای» با «تقدیر» یکی انگاشته می‌شود و گاه «بخت مقدر» نام می‌گیرد. «از این رو همزمان با آغاز پیدایش این کیش، جهت‌گیری جبری نیز با آن همراه بوده و شاید اصولا قبول زروان با قبول سرنوشتی که از ازل تعیین شده بود، متلازم و قرین بوده است. نیولی با عطف نظر به اهمیتی که زروانیان برای زمان قایل بودند، گوید که زمان یا تقدیر برای ایشان برتر از اهرمزد و اهریمن بوده و انسان تابع قدرت لایتناهی اوست.» (همان، ۲۴۸)

به گواهی «زینر»، در آیین زورانی «انسان محکوم تقدیری است که آسمان تعیین کرده و از آن هیچ گریزی وجود ندارد. در آیین مزدایی سنتی، انسان مسلما آزاد به انتخاب میان دو حالت است؛ لیکن با آیین زروانی است که خدای زمان بالاترین جایگاه را اشغال می‌کند و تقدیر ازلی خود را به باور ایرانیان وارد می‌نماید. از این رو، در متونی که زروان را مانند نیرویی قدرتمند معرفی کرده‌اند که حاکم بر سرنوشت آدمیان است، هیچ جایی برای آزادی اراده‌ی آنان نمی‌ماند.» (زینر، ۱۳۸۴: ۲۵۵)

در ترسیم خط سیر تاریخ ایران، دوره‌ی ساسانی دوره‌ای بسیار مهم شمرده می‌شود؛ زیرا در شاهنامه و دیگر متون تاریخی ایران باستان، دوره‌های پیش از ساسانی به شدت با اسطوره و افسانه درآمیخته‌اند؛ تاریخ اسکندر مقدونی در هاله‌ای از افسانه‌مانندی فرورفته و دوره‌ی اشکانی نیز تقریبا به سکوت و ابهام برگزار شده است؛ از این رو، آنچه باید آغاز دوره‌ی تاریخی ایران به شمار آید، دوره‌ی ساسانی و به ویژه دوره‌ی اردشیر، موسس این سلسله، است.

با توجه به رسوخ اندیشه‌های زروانی در دوره‌ی ساسانی و همچنین شکل‌گیری و تدوین متون حماسی، ادبی و تاریخی بسیار مهم ایران باستان در این دوره، رد پای تقدیرگرایی را در متون تاریخی و حماسی دوران یادشده پررنگ‌تر و روشن‌تر می‌توان دید و اصولا بسیاری از آثار عصر ساسانی که بیش از دیگر متون، تحت تاثیر اندیشه‌های زروانی بوده‌اند، بستری برای باز نمود پدیده‌ی تقدیر قرار گرفته‌اند. در این متون، تقدیر با تمامی تار و پود رخدادها در هم تنیده است. همه‌ی عوامل، شخصیت‌ها و پدیده‌ها در بافتی انداموار، دست به دست هم داده‌اند تا امر محتوم تقدیر اجرا شود. اصولا در عمده‌ی روایات به جا مانده از دوره‌ی ساسانی، تعیین پی‌رنگ حوادث، حتی در رویدادهای تاریخی نیز بدون در نظر گرفتن عوامل ماورایی غیرممکن است. برای نمونه، نقش تقدیر در روایاتی همچون «یادگار زریران»، داستان زندگی کوروش هخامنشی، روایات برجامانده درباره‌ی اسکندر مقدونی، داستان‌های برجامانده از بهرام گور و... بسیار برجسته و پررنگ است.

از آن جا که تاریخ، علم شمرده می‌شود و حوادث تاریخی نیز غالباً بر مبنای اصول علمی تحلیل و بررسی می‌شوند، باور به تقدیر و جبر که عاملی ماورایی‌ست، رخدادهای تاریخی را از قید ضوابط علمی بیرون می‌برد و رنگی از داستان و افسانه به آن‌ها می‌زند. در این جا، میان تاریخ صرف و افسانه، چالشی عمیق درمی‌گیرد؛ زیرا آن چه در این دست متون تاریخی به تصویر کشیده شده، دیگر تاریخ نیست؛ بلکه افسانه‌هایی‌ست که برای ذهن تحلیل‌گر انسان امروز باورپذیر به نظر نمی‌رسد. از دیگر سوی، مورخ امروز همواره می‌کوشد روال منطقی تاریخ را از روی موازین دقیق تعیین کند و نشان دهد؛ سنگ‌نوشته‌ها، کتیبه‌ها، سفالینه‌ها و چرم‌نوشته‌ها، سکه‌ها، مهرها و نشان‌ها و اسناد اداری و دیوانی و... از جمله مدارکی هستند که تا اندازه‌ی فراوانی در پژوهش‌های تاریخی مرجع قرار می‌گیرند؛ نه روایتی از خواب ملوکانه. تاریخ‌نگاری علمی را با خواب و رویا، تصادف و پیش‌گویی و... نمی‌توان اقناع کرد و پاسخی درخور به ابهامات منطقی آن داد؛ از این رو، بررسی پدیده‌ی تقدیر در متون دوره‌ی ساسانی از جایگاهی مهم برخوردار است؛ زیرا تعیین بسامد این عامل در روایات تاریخی، می‌تواند در ارزیابی سندیت تاریخی متون بسیار موثر افتد.

در این جا تلاش شده دو روایت مهم از «داستان اردشیر بابکان» از دید نقش اساسی عامل تقدیر در آن‌ها بررسی و واکاوی شوند؛ یکی از این گزارش‌ها *کارنامه‌ی اردشیر بابکان* و دیگری، «داستان اردشیر» در *شاهنامه‌ی فردوسی‌ست*. هر دو متن با پرداختن به داستان اردشیر، بنیان‌گذار سلسله‌ی ساسانی، آغاز دوره‌ی تاریخی ایران را روایت می‌کنند.

۱.۱. اهمیت کارنامه‌ی اردشیر بابکان در تاریخ و حماسه

کارنامه‌ی اردشیر بابکان از جمله متونی‌ست که در تاریخ و حماسه‌سرایی ایران مورد توجه جدی مورخان قرار داشته یا در پردازش متون مهم مثنوی و منظوم حماسی، مانند *شاهنامه‌ی ابومنصوری* و *شاهنامه‌ی فردوسی*، اساس کار قرار گرفته است. صفا در *حماسه‌سرایی در ایران*، درباره‌ی این اثر و تاثیر آن بر متونی همچون *شاهنامه‌ی فردوسی*، اطلاعاتی می‌دهد: «داستان دیگری که نفوذ و تاثیر آن در *شاهنامه* محقق است، داستان کوچک *کارنامه‌ی ارتخشیر بابکان* است. این کتاب که مجموع کلماتش تقریباً ۵۶۰۰ است، سرگذشتی‌ست داستانی از اردشیر بابکان که در پایان، مختصری در باب شاپور، پسر اردشیر و هرمزد، پسر شاپور، سخن گفته... تاریخ تالیف کارنامه حدود سال ۶۰۰ میلادی‌ست. از این کتاب در تواریخ اسلامی نیز نامی آمده است. در *الفهرست* و سپس در *مجمل‌التواریخ* نام کتابی با عنوان *عهد اردشیر* یاد شده و از این کتاب در *تجارب‌الامم* ابن مسکویه نیز سخن رفته و آن خطبه‌ای‌ست از اردشیر بابکان، مؤسس سلسله‌ی ساسانی و نباید با *کارنامه‌ی اردشیر* اشتباه شود. عهد اردشیر در قرن ششم نیز میان مورخان شهرتی داشت و این عبارت *مجمل‌التواریخ* "...و نسخت عهد اردشیر معروف‌ست" دلیل بزرگی بر شهرت کتاب مذکور در حدود سال ۵۲۰، یعنی سال تالیف *مجمل‌التواریخ* و *القصص* است. کتاب *کارنامه‌ی اردشیر* را تنودور نولدکه در سال ۱۸۷۸، به آلمانی ترجمه کرد.» (صفا، ۱۳۸۴: ۴۴) وی همچنین یادآور می‌شود که متن یاد شده «یکی از داستان‌های معروف حماسی است که از تصرف ایام برکنار مانده... *کارنامه‌ی اردشیر* هنگامی نگاشته شد که در باب اردشیر و جانشینان او اطلاعات تاریخی در دست بود. با این حال می‌بینیم که کتاب مانند روایات حماسی از خوارق عادات و یا اوهام و عقاید ملی و داستانی انباشته است و این خود می‌رساند که *کارنامه‌ی اردشیر بابکان* کتابی نیست که به قصد بیان احوال مؤسس سلسله‌ی ساسانی نگاشته شده و یا منظور نویسنده‌ی آن اختراع سرگذشت تازه و بدیعی برای

اردشیر بوده باشد؛ بلکه در باب موسس شاهنشاهی ساسانی به مرور ایام در میان ایرانیان روایت و داستانی خاص به وجود آمد که طبعاً با افکار حماسی آمیخته بود...» (همان، ۱۳۲)

با این حال، مورخانی مانند کریستین سن، متونی همچون *کارنامه‌ی اردشیر بابکان* را جزو قصه‌ها و رمان‌های تاریخی به شمار می‌آورند (ر.ک: کریستین سن، ۱۳۶۷: ۷۷) یا لوکونین این داستان را روایت افسانه‌آمیز تاسیس شاهنشاهی ساسانیان می‌خواند. (ر.ک: لوکونین، ۱۳۸۴: ۸) می‌توان گفت، مورخانی مانند کریستین سن و لوکونین با تأکید بر جنبه‌ی داستانی اثر یادشده، سندیت تاریخی آن را تضعیف می‌کنند و صفاً با انگشت گذاشتن روی همین ویژگی، بعد حماسی آن را تقویت می‌کنند.

در پژوهش پیش رو، نقش تقدیر در شکل‌گیری روایت، بررسی شده است. باید یادآور شد تحلیل این متون، از دید آموزه‌های زروانی صورت نگرفته است؛ بلکه تا آن‌جا که به حوزه‌ی ادبیات مربوط است، تلاش شده نقش عنصر تقدیر در جایگاه پدیده‌ای بسیار اساسی در شکل‌گیری و چگونگی رخ دادن حوادث داستان اردشیر بررسی و بازتاب عمیق و در عین حال ظریف و در هم تنیده‌ی آن در پیوند با دیگر عناصر متن از نظر گذرانده شود.

۲.۱. خلاصه‌ی داستان اردشیر بابکان

پس از حمله‌ی اسکندر به ایران، خاندان شاهنشاهی ایران پراکنده می‌شود. ساسان از این خاندان، به هندوستان می‌رود و در آن‌جا ازدواج می‌کند. پسران خاندان تا چهار نسل پس از او، ساسان نام می‌گیرند. ساسان آخرین، به ایران می‌آید و برای شبانی، به استخدام بابک در می‌آید. بابک پس از دیدن چند خواب پی‌درپی و مشورت با خواب‌گزاران و آگاهی از فرجام کار ساسان که یا خودش یا فرزندش به شاهی خواهند رسید، از ساسان نام و نسبش را می‌پرسد و پس از آگاهی یافتن از نژاد او، دخترش را به همسری او درمی‌آورد. دختر بابک، اردشیر را می‌زاید. پس از چندی، اردشیر که در همه‌ی هنرها سرآمد دیگران شده است، مورد توجه اردوان قرار می‌گیرد و به دربار او فراخوانده می‌شود. در آن‌جا عزیز و محترم می‌شود؛ اما به دلیل مجادله‌ای که بر سر شکار گوری، میان اردشیر و یکی از شاهزادگان اتفاق می‌افتد، از چشم اردوان می‌افتد و به اجبار، ستوربان می‌شود. کنیز خاص اردوان به او دل می‌بازد و با او روابطی پنهانی برقرار می‌کند. بابک می‌میرد و اردوان ستاره‌شماران را برای نشان دادن حال و کار پادشاهی خود فرامی‌خواند. آنان پیش‌بینی می‌کنند به زودی یکی از بندگان شاه که از او خواهد گریخت، به شاهی خواهد رسید. کنیز اردشیر را آگاه می‌کند. هردو به پارس می‌گریزند. در راه، پیش‌گویی زنی که او را به شاهی ایران وعده می‌دهد یا جوانانی که سر برک‌ه‌ی آب، از او می‌خواهند زودتر بگریزد، اردشیر را بیش از پیش، به تلاش و تکاپو برای رسیدن به اقلیم پارس برمی‌انگیزد. تعقیب اردوان حاصلی برای او دربر ندارد زیرا میش یا گرمی که در جایگاه نماد فره پادشاهی، اردشیر را تعقیب می‌کرده، به او پیوسته است. اردشیر از آب می‌گذرد. هواداران خاندان پادشاهی ایران را گرد خود جمع می‌کند و برای آرام کردن کشور، به جنگ با مخالفان می‌پردازد. به یاری فره ایزدی، اردوان را می‌کشد؛ یکی از پسران او را به هندوستان متواری می‌کند و دخترش را نیز به همسری برمی‌گزیند.

پسر متواری اردوان، برای خواهر خود سمی کشنده می‌فرستد و از او می‌خواهد اردشیر را مسموم کند. زن سم را در جام ادشیر می‌ریزد؛ اما جام از دست اردشیر می‌ریزد و مرغ و خروس خانگی از آن می‌خورند و می‌میرند. اردشیر فرمان به کشتن همسر باردارش می‌دهد. موبد زن را زنده نگاه می‌دارد. برای جلوگیری از هر سوء تفاهمی، خود را اخته می‌کند. عضو تناسلی خود را در جعبه‌ای به پادشاه می‌سپارد تا در خزانه حفظ کند.

زن در سرای موبد می ماند و شاپور را می زاید. سال ها بعد روزی اردشیر در شکارگاه سرگرم شکار گور است. گور نر و ماده، خود را سپر بلای یک دیگر و کوهی خود می کنند. اردشیر از این داستان درس عبرت می گیرد و گریه می کند. موبد موقعیت را مناسب می شمارد و پدر و فرزند را با آشکار کردن راز محتویات جعبه، به هم می شناساند.

ماجرای کرم هفتواد از جمله ماجراهای فرعی اما مهم این داستان است. کرم سیبی به وسیله ی تولید افسانه ای پنبه برای خاندان تهی دست هفتواد، آن ها را به ثروت و قدرت می رساند و به گردن کشی وامی دارد. اردشیر در جنگ نخست خود با ساکنان دژ کرم، شکست می خورد. مهرک نوشزاد در نبود اردشیر، زندگی و اموال او را غارت می کند. اردشیر، نخست فتنه ی او را فرومی نشاند و سپس به یاری دو جوان روستایی، در هیبت بازرگانان به قلعه ی هفتواد می رود و کرم را می کشد.

او که همه ی عمر را در جنگ به سرآورده، پیکی نزد کید هندی می فرستد تا ببیند چگونه می تواند لختی آسوده حکومت کند. کید این امر را در گرو ازدواج یکی از اعضای خاندان اردشیر با دختری از خاندان مهرک می داند. اردشیر از این امر سربازمی زند و کسی را برای کشتن دختر می فرستد؛ اما دهقانی دور از چشم دشمنان، دختر را در پناه گرفته و بزرگ کرده است. سال ها بعد، وقتی شاپور برای شکار به آن نواحی می رود، با دیدن نیروی جسمانی دختر مهرک در کشیدن آب از چاه، کاری که مردان سپاه شاپور از آن درمانده اند، پی به نسب او می برد. به او دل می بازد؛ با او ازدواج می کند و صاحب پسری به نام اورمزد می شود. هفت سال بعد، اورمزد در میدان چوگان بازی کودکان، از خود هنرها می نمایاند و مورد توجه اردشیر قرار می گیرد. اردشیر نام و نسب کودک را می پرسد و کودک خود را فرزند شاپور معرفی می کند. بدین سان راز شاپور فاش می شود. اردشیر به گفته ی کید ایمان می آورد و آن روز خود را شاهنشاه ایران زمین می خواند؛ در دوران شاهنشاهی، عدالت می ورزد و به پنددادن بزرگان و مردم ایران می پردازد. سرانجام با نزدیک شدن زمان مرگ خود، تاج و تخت را به شاپور وامی نهد و خود کنج عبادت می گزیند و پس از چندی، ساخته و آماده، بدرود زندگانی می گوید.

۲. بررسی تأثیر تقدیر در ضعف سندیت تاریخی دو روایت از داستان اردشیر بابکان
در ادامه، موارد و شیوه های بازنمود تقدیر در دو روایت یادشده به صورت منظم دسته بندی و ارائه شده است؛ اما باید یادآور شد برای نشان دادن شیوه های بازنمود تقدیر در داستان اردشیر، پیش از هر چیز باید دید تقدیر در این داستان از چه ویژگی هایی برخوردار است و مختصات آن چیست؟

۱-۲. مختصات تقدیر در داستان اردشیر بابکان

در یک ارزیابی کلی، می توان ویژگی های تقدیر را در متون یادشده، به شیوه ی زیر نشان داد:

۱-۱-۲. رویه ی دینی و مقدس تقدیر

تقدیر در داستان اردشیر بابکان رویه ای مقدس و دینی دارد. این ویژگی در متن کارنامه ی اردشیر بابکان که انگاره های مذهبی در آن نیرومندترست پررنگ تر از روایت شاهنامه است که جنبه های صرفاً حماسی یا افسانه ای در آن غلبه دارد و گاه شخصیت های داستان بر اساس خردگرایی جاری در متن شاهنامه، خواست تقدیر را بنا بر خرد و عقل خود به چالش می کشند. این تقدس و رویه ی دینی تقدیر در متن کارنامه، از عقیده به آیین زروانی سرچشمه می گیرد: «بنا بر مینوی خرد، کار جهان همه به تقدیر و زمانه و بختِ مقدر می رود که خود

زروان فرمانروا و دیرنگ خداست و لذا بخت است که بر هر کسی و هر چیزی مسلط است؛ اما در این کتاب، بخت بر دو گونه است: یکی که همان قضا یا سرنوشت ازلی است و ایزدان نیز نمی‌توانند آن را تغییر دهند (=بخت) و دیگر که قدر ایزدی است و با عبادت و نیایش یا با کسب شایستگی‌های شخصی می‌توان آن را تعدیل کرد. مینوی خرد در پاسخ به این سوال که از طریق درخواست حاجت و خوب‌کرداری و شایستگی، ایزدان به مردمان هیچ‌گونه چیزی بخشند یا نه؟ پاسخ می‌دهد که: بخشند؛ زیرا چنین گویند که (سرنوشت دوتا است): بخت و بغوبخت (=مقدر شده به وسیله‌ی خدا). بخت آن است که از آغاز مقدر شده است و بغوبخت آن است که پس از آن بخشند». (همان، ۲۴۹)

چنین پدیده‌ای را در داستان اردشیر نیز می‌توان دید. در روایت شاهنامه، از یک سو، تقدیر و قضای الهی در رخ دادن حوادث مهم و حتی به شاهی رسیدن اردشیر، دارای اهمیتی اساسی شناخته شده است. در این متن، اردشیر شاهی دین باورست که دست خدا را از هر دست دیگری بالاتر می‌بیند و شاهی و اعتباریافتن خود را از مدد خداوند می‌داند: «تو را روزگار اورمزد آن بود/ که خشنودی پاک یزدان بود/ به یزدان گرای و به یزدان گشای/ که دارنده اوی ست و نیکی فزای/ ز هر بد به دارای گیتی پناه/ که اوراست بر نیک و بد دستگاه/ کند بر تو آسان همه کار سخت/ از اویی دل‌افروز و پیروزبخت/ نخستین ز کار من اندازه گیر/ گذشته بد و نیک من تازه گیر/ چو کردم به دادار گیتی پناه/ به دل شادمان گشتم از تاج و گاه/ زمین هفت کشور به شاهی مراست/ چنان کز خداوندی او سزاست/... سپاسم ز یزدان که او داد زور/ بلند اختر و بخش کیوان و هور» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۵۴۱) و در این راه، حتی توان ستایش پروردگار را نیز از مدد خداوند می‌داند: «ستایش که داند سزاوار اوی؟/ نیایش به آیین کردار اوی؟/ مگر او دهد یادمان بندگی/ نماید بزرگی و دانندگی» (همان، ۴۲-۱۵۴۱)؛ او ماجرای زنده ماندن شاپور و بازگشتنش را به آغوش پدر نیز به امر یزدان می‌داند و او را سپاس می‌گوید: «به دل هرگز این یاد نگذاشتم/ که این را همی کشته پنداشتم/ چو یزدان همی شهریاری فزود/ ز من در جهان یادگاری نمود/ ز فرمان او برنیابی گذر/ و گر برتر آری ز خورشید سر» (همان، ۱۵۲۹) پیوسته سفارش او به فرزند خود، بزرگان و مردم این است: «شما دست یک سر به یزدان زیند/ بکوشید و پیمان او مشکیند/ که بخشنده اوی ست و دارنده اوست/ بلند آسمان را نگارنده اوست» (همان، ۱۵۴۲) و دست یازیدن به نیروی بی‌کران خداوندی را عامل پیروزی و کامیابی می‌شمارد: «به پیروزی اندر به یزدان گرای/ که او باشدت بی‌گمان رهنمای» (همان، ۱۵۳۹) خداوند برای او قدرت برتر و مقدر خوب و بد است؛ از این رو، دست به دعا برمی‌دارد و خاندان و سرزمین خود را به خدا می‌سپارد: «همی خواهم از کردگار جهان/ شناسنده‌ی آشکار و نهان/ که باشد ز هر بد نگهدارتان/ همه نیک‌نامی بود یارتان/ ز یزدان و از ما بر آن کس درود/ که تارش خرد باشد و داد بود/ نیارد شکست اندرین عهد من/ نکوشد که حنظل کند شهد من» (همان، ۱۵۴۹) رداو را عامل پیروزی و کامیابی می‌راند (همان، ۱۵۴۲) دم این است: «زند خود، بمرگی و دانندگی» (همان، ۱۵۴۱-۴۲) خداوند می‌بلند اختر و بخش کیوان و هور/ تاج و گاه/ زمین هفت کشور

و از دیگر سو، اردشیر در امور بزرگ، پیوسته با نیایش به درگاه پروردگار، از او یاری و مدد می‌گیرد و سپس گام در راه می‌نهد و با احضار آن نیروی برتر که رقم‌زننده‌ی حال و کار جهان است و تقدیر و سرنوشت در کف خواست و اراده‌ی او، سامان کار و سمت و سوی تقدیر را به سود خود می‌خواهد. در کارنامه، اردشیر به یاری خداوند است که در همه‌ی فنون سرآمد دیگران می‌شود: «به یزدان یاری، به چوگان و سواری و شطرنج و نیواردشیر و دیگر فرهنگ، از ایشان همگی چیر و آزموده بود». (کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۱۵) اردشیر «چونش دریا به چشم بدید، اندر یزدان سپاسداری انگارد و آن‌جا روستایی بوخت اردشیر نام، نهاد و به

[آنجا] آتش بهرام بر دریا فرمود نشاستن» (همان، ۴۷)؛ به روایت شاهنامه نیز در آغاز کار، اردشیر بر کرانه‌ی دریا به نیایش پروردگار می‌پردازد. این سپاسگزاری از خداوند، او را در گذر از دریا و رسیدن به پادشاهی بسیار یاری می‌رساند. (فردوسی، ۱۳۶۹: ۱۵۰۳) اردشیر پیش از پیکار با اردوان «به در آذرفرنبغ کرفه‌گر (ثواب-کار) شد و ایافت (مرداد و حاجت) ازش خواست. به کارزار اردوان آمد و آن سپاه اردوان همی‌کشت.» (کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۴۷) اردشیر پس از پیروزی بر اردوان نیز «اردشیر خره» و آتش‌گاه آن را برپامی‌دارد. (همان، ۴۹) پیش از کارزار با بهمن، پسر اردوان، نیز به آذر رام خرد می‌رود و از خداوند یاری می‌جوید. (فردوسی، ۱۳۶۹: ۱۵۰۶) بر اساس کارنامه‌ی اردشیر بابکان، در آینده «آذرفرنبغ» در هیات خروسی سرخ و «احترام آذرخرد از سوی اردشیر دانست. خروسی، به یاری اردشیر می‌آید و وی را از گزند جام زهرآگین همسرش می‌رهاند. (کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۹۵) از آن‌جا که در شاهنامه، رنگ و بوی زرتشتی روایت کم‌تر است، با کنار هم نهادن این دو متن، می‌توان دلیل امر را تقدیس و احترام «آذرخرد» از سوی اردشیر دانست. اردشیر پس از شناختن نوه‌ی خود، اورمزد، نیز دست به نیایش برمی‌دارد. (همان، ۱۳۵) به نظر می‌رسد اردشیر با دین‌داری و رفتار دینی می‌کوشد آن‌چه را «بغوبخت» و «بخت مقدرشده» از سوی خدا نامیده می‌شود، به سوی خود جلب کند و همان‌گونه که گفته شد، آذرفرنبغ نیز به یاری اردشیر می‌شتابد و پاسخ احترام و حرمت‌های بی‌دریغ او را به نیکی می‌دهد. در دیگر موارد نیز اردشیر به دلیل نیکوکاری خود همواره با پشتیبانی تقدیر، به رستگاری می‌رسد..

غیر از موارد یادشده، گونه‌ای تقدس نیز در حال و کار اردشیر دیده می‌شود و به ویژه، در کارنامه تلاش می‌شود پیوسته رفتارهای اردشیر در مسیر تحقق اهداف دینی، تفسیر شود. در داستان کرم هفتواد، یکی از نکات کلیدی، آشنایی اردشیر با دو برادر به نام‌های «برزک» و «برزاتور» است. اردشیر به یاری این دو جوان، بر کرم پیروز می‌شود. از ویژگی‌های دو جوان، دین‌دوستی آنان است. اردشیر با اطمینان به بهی و دین‌دوستی و یگانگی و فرمان‌برداری ایشان است که راز خود را با آن‌ها در میان می‌گذارد؛ خود را به آنان می‌شناساند و از ایشان برای کشتن کرم بهره‌مند می‌شود. (همان، ۷۳) راهنمایی دو جوان نیز گواه اعتقاد ایشان به آموزه‌های دینی است. نشان این امر را در رهنمود دو جوان برای پیروزی بر کرم می‌توان دید. آنان از اردشیر می‌خواهند هنگام رفتن به دژ کرم، دو مرد دینی را با خود همراه کند: «دو مرد هاوشت (طلبه‌ی علوم دینی) و دین‌آگاه به آن‌جا بری و با ایشان یزش و ستایش امشاسپندان فرازکنی...» (همان، ۷۷-۷۵)

در جایی دیگر، با بت‌پرست خواندن اهالی دژ، جنگ اردشیر به گونه‌ای جهاد دینی و مذهبی مانده می‌شود؛ جهادی برای برکندن آیین‌های کفرآمیز کرم‌پرستان دژنشین. (همان، ۷۹) این در حالی است که در شاهنامه، اردشیر کرم‌پرستان را بیش‌تر به دلیل طغیان و سرکشی علیه حکومت کیفر می‌دهد تا انگیزه‌های مذهبی.

۲-۱-۲. باور به اختر نیک و بد

«برای اهل تفکر و مردمان دردمند همیشه این سوال مطرح بوده که به چه سبب است که مرد کاهل و نادان و ناآگاه به احترام و نیکی بزرگ می‌رسد و مرد شایسته و دانا و نیک، گاهی به رنج‌گران و سختی و نیازمندی می‌رسد. مینوی خرد علت را موافقت بخت یا عدم آن می‌داند و چنین توضیح می‌دهد که مرد کاهل و نادان و بد، هنگامی که بخت با او یار شود، کاهلیش به کوشش همانند شود و نادانیش به دانایی و بدیش به نیکی و مرد دانا و شایسته و نیک، هنگامی که بخت با او مخالف است، دانایی‌اش به نادانی و ابله‌ی تغییر می‌یابد و شایستگی‌اش با ناآگاهی و دانش و هنر و شایستگی‌اش بی‌تحرك جلوه می‌کند.» (جلالی مقدم، ۱۳۸۴: ۲۵۱) در

داستان اردشیر نیز تقدیر، پیوسته دو رو دارد و شخصیت‌ها به هردو روی تلخ و شیرین آن ایمان دارند. از این دست عبارات در متن به فراوانی دیده می‌شود: «چنین ست کردار گردان سپهر / گهی درد پیش آردت گاه مهر / گهی بخت گردد چو بخت شمس / به نعم اندرون زفتی آردت بوس / زمانی یکی باره‌ی تاخته / ز نیکی سرش را برافراخته / بدان ای پسر! کاین سرای فریب / ندارد ترا شادمان بی نهیب» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۵۴۶) افراد نیز به تناسب آن به فال بد و نیک معتقدند و برخی پدیده‌ها را شوم و برخی را فرخنده می‌دانند. این امر در باورها و اعتقادات مردم روزگاران کهن تا اندازه‌ای استوار بوده که گاه نظام اعتقادی خود را بر پایه‌ی آن بنیان می‌نهادند.

در داستان اردشیر در شاهنامه، روزگار پادشاهی اردشیر با اختر نیک قرین است: «چنان بد که دینار بر سر به طشت / اگر پیرمردی ببردی به دشت / نکردی به دینار او کس نگاه / ز نیک اختر روز و از داد شاه» (همان، ۱۵۱۰)

از جمله مواردی که در این متن نشان‌دهنده‌ی بنیان یافتن نظام عقیدتی یک قوم بر پایه‌ی طالع و بخت فرخنده-ی یک پدیده‌ی جاندار است، در داستان کرم هفتواد باز نمود داشته است. همچنین، غیر از طالع فرخنده‌ی یک موجود زنده، بازتاب همراهی بخت با افراد ناشایست را نیز می‌توان در داستان کرم هفتواد دید. هرچند در این مختصر مجال برای پرداختن به مقوله‌ی چالش برانگیز توتم و توتم پرستی نیست^۱، اما به نظر می‌رسد کرم هفتواد توتم خاندان هفتواد بوده است؛ توتمی که ممکن است به دلیل اهمیت مادی و معنوی آن در جامعه، مورد برداشت‌های آیینی قرار گرفته باشد: «این واقعیت همه جا به تایید رسیده است که تمام اشیا و وقایعی که در رفاه مادی و معنوی جامعه نقش مهمی ایفا می‌نمایند، می‌توانند مورد برداشت‌های آیینی واقع شوند.» (استروس، ۱۳۶۱: ۱۳۰) در داستان کرم هفتواد نیز پس از این که کرم در حیات مادی هفتواد و سپس مردمانی که گرد او فراهم می‌آیند، مهم و موثر واقع می‌شود، مورد پرستش مردم قرار می‌گیرد و گونه‌ای اعتقاد به فرخندگی و خوش‌بینی را در باور مردمان شکل می‌دهد.

بر اساس شاهنامه، دختر هفتواد پس از یافتن کرم در میان سیب، پنبه رشتن خود را بر اساس تفال به اختر کرم بنامی نهد و در این راه کام‌یاب می‌شود: «به انگشت از آن سیب برداشتش / در آن دوک‌دان نرم بگذاشتش / چو برداشت آن دوک و آن پنبه گفت: / به نام خداوند بی یار و جفت / من امروز بر اختر کرم سیب / به رشتن نمایم شما را نهیب /... / دوچندان که رشتی به روزی برشت / شمارش همی بر زمین برنوشت / وز آن جا پیامد به کردار دود / به مادر نمود آن کجا رشته بود / بر او آفرین کرد مادر به مهر / که بر خوردی از اختر ای خوب چهار!» (همان، ۱۵۱۲) دختر به طالع کرم، آن‌چنان در نخریسی توانمندست که خانواده‌اش را به شگفتی می‌اندازد؛ تا جایی که: «چنان بد که یک روز مام و پدر / بگفتند با دختر پرهنر / که چندین بریشی مگر با پری / گرفتستی ای ماه‌رخ خواهری» (همان، ۱۵۱۲) دختر راز کرم را بر آنان بازمی‌گشاید و «کرم فرخ» را به ایشان نشان می‌دهد. هفتواد آن را به فال نیک می‌گیرد: «به فالی گرفت این سخن هفتواد / ز کاری نکردی به دل نیز یاد» (همان، ۱۵۱۳) روزگار وی سامان می‌یابد تا جایی که سر از باج دادن به امیر شهر بازمی‌زند، لشکر می‌آراید و با شکست دادن امیر، خود بر جای وی تکیه می‌زند و آرام آرام داعیه‌ی کشورگیری به سرش راه می‌یابد... (همان، ۱۵۱۳) اعتقاد به طالع کرم و در فرجام تقدیس آن را شاید بتوان در نتیجه‌ی جنبه‌ی روزی بخش آن برای هفتواد و در کل، همه‌ی دژنشینان دانست. در کارنامه‌ی اردشیر، این همراهی بخت با صاحب کرم و اهالی دژ را در نام صاحب کرم نیز می‌توان دید. در این اثر، نام آن «هفتان بوخت» به معنی «یاری شده به وسیله‌ی هفت امشاسپند» نام دارد که همین امر نشان‌دهنده‌ی برخوردارگی این پدیده از بخت و طالع است.

همچنین در این متون، گونه‌ای باور به وجود نیروهای شر در برابر نیروهای خیر وجود دارد که از انگاره‌ی اعتقاد به تقابل اهریمن و اهورامزدا و به تبع آن، تقابل نیروهای خیر و شر سرچشمه می‌گیرد. از موارد چنین باوری را در عقاید دو برادر که به اردشیر در راه کشتن کرم هفتواد یاری می‌رسانند، می‌توان دید. دو برادر رخ دادن فتنه‌ی کرم هفتواد یا هفتان بوخت را به یاری اهریمن می‌دانند و معتقدند اهریمن آن را برای گم‌راهی مردمان، مقدر داشته است؛ از این رو در این متن با گونه‌ای از تقدیر منفی روبه‌رو هستیم که به دست نیروهای اهریمنی، برای فریب مردمان و بازداشتن آن‌ها از راه رستگاری مقدر شده است. (کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۶۹) در شاهنامه نیز کرم موجودی اهریمنی نامیده شده است: «همان کرم کز مغز اهریمن‌ست / جهان‌آفریننده را دشمن‌ست» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۵۱۹)

باور به قضا و تقدیر بدی که از راه‌های مختلف بر مردمان نازل می‌شود، گاه شخصیت‌ها را وامی‌دارد برای بازگرداندن و دگرگون کردن قضا و تقدیر بد، ترفندهایی را به کار ببندند؛ از جمله مواردی که در این متن وسیله‌ی نزول قضای بد آسمانی معرفی شده، نافرمانی مردم از پادشاه خویش است: «همان زیردستی که فرمان شاه / به رنج و به کوشش ندارد نگاه / بود زندگانش با درد و رنج / نگردد کهن در سرای سپنج» (همان، ۱۵۴۴) و از جمله اسبابی که با دست یازیدن به آن‌ها می‌توان تقدیر بد را از سرگذراند، برگزاری آیین‌هایی است که به صدقه دادن در فرهنگ امروز می‌مانند. در این روایت، قهرمانان پیوسته شکرانه می‌دهند و بدین‌سان خداوند را سپاس می‌گذارند. از جمله آیین‌هایی که در این متن با برجستگی بیش‌تری نشان داده شده، مراسمی است که اردشیر پس از یافتن نوه‌ی خود، «اورمزد»، برگزار می‌کند: «بیاراست زرین یکی تخت شاه / یکی طوق فرمود و زرین کلاه / سر خرد کودک بیاراستند / پس از گنج زر و گهر خواستند / همی ریخت تا شد سرش ناپدید / پس آن‌گه تنش زان میان برکشید / همه زر و گوهر به درویش داد / خردمند را خواسته بیش داد» (همان، ۱۵۳۵) او بدین وسیله می‌کوشد آن‌چه را قضای بد بازشناخته می‌شود، به یاری بخشش به درویشان و از این راه، خریدن همت و دعای نیک ایشان، از سر کودک بگرداند و وی را از گزند در امان دارد.

۲-۱-۳. پوشیدگی تقدیر

از آن‌جا که داستان اردشیر، ماهیتی دینی دارد، نقش عوامل فوق‌طبیعی نیز در آن بسیار پررنگ است. این پدیده از جمله ویژگی‌های ادیان و متون وابسته به آن‌هاست. «منظور از فوق‌طبیعی، اشاره به سنخی از چیزهاست که درک آن از حد توانایی فهم ما بیرون است؛ فوق‌طبیعی، جهان راز، جهان ناشناختنی، جهان نادریافتنی‌ست.» (دورکیم، ۱۳۸۶: ۳۲) در روایت اردشیر، به ویژه در شاهنامه نیز این ناشناختگی امور ماورایی و در راس همه‌ی آن‌ها تقدیر، به روشنی دیده می‌شود. در این روایت، با همه‌ی روشنی و وضوحی که در بازنمود تقدیر دیده می‌شود، باز هم بازی‌های آن در پرده می‌رود؛ هرچند همه‌ی عوامل، دست اندر کار پیش‌برد حوادث در مسیر تحقق خواست تقدیرند؛ تقدیر همچنان در ورای پرده به کارگردانی خود ادامه می‌دهد: «چنین‌ست رسم جهان جهان / همی راز خود از تو دارد نهان» و یا: «چنین‌ست آیین و رسم جهان / نخواهد گشادن به ما بر نهان» (فردوسی، ۱۳۶۹: ۱۵۵۰) در این راه، همان بهتر که همگان تسلیم امر روزگار شویم؛ زیرا ما را توان درک اسرار آن نیست: «نسازد، تو ناچار با او بساز / که روزی نشیب‌ست و روزی فراز» (همان، ۱۵۶۷) چنین برداشتی از امور مقدر، بیش‌تر در متن شاهنامه نمود داشته است؛ زیرا قالب منظوم اثر، این مجال را برای شاعر فراهم می‌آورد تا جابه‌جا واگویه‌ها و افکار و برداشت‌های درونی خود را نیز به متن روایت تزریق کند و اثر را از شکل روایی صرف درآورد.

۲-۱-۵. باور به مرگ مقدر

از جمله پدیده‌های فراگیر و جهان‌شمول که از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول داشته، مرگ است. در آموزه‌های دینی زروانی، «حتی اهریمن و اهرمزد را نیز توان بازداشتن مرگ از مردمان نیست. مرگ و نابودی اجتناب‌ناپذیر و قانون وجودست، لذا به حوزه‌ی بخت و تقدیر ازلی تعلق دارد. بخت همان اراده و مشیت زروان‌ست که از طریق زمان وجودی یا زروان دیرنخدای جاری می‌شود... زروان منشاء اعلای سرنوشت جهانیان، نظم همه‌ی امور را مقدر داشته و خروج از آن نظم کلی به هیچ روی میسر نیست. برای هر پدیده آغاز و گاه پایانی‌ست و باید از مسیری تعیین شده عبور کند و به سرانجام خود برسد و انسان نیز از این نظم بیرون نیست. سرانجام آدمی مرگ است. این پایان هراس‌آور در هر لحظه‌ی زندگی در برابر آدمی قرار گرفته و همه می‌دانند که دیر یا زود به آن خواهند رسید. تعیین این دیر و زودی با (زمان) است؛ موقع مرگ افراد، زمان پایان یافتن زندگی‌ست و از این زمان گریزی نیست». مرگ مقدر بر این اساس انسان را در هر جا و هر شرایطی فرامی‌گیرد و آدمی در برابر آن، کاملاً بی‌پناه است. (جلالی مقدم، ۱۳۸۴: ۲۵۳-۲۴۹) از آن‌جا که در روایتی چون شاهنامه، توجه صرف به طبقه‌ی شاهان کامروا و زندگی غرق لذت آنان معطوف بوده، مرگ و زوال ایشان پس از اوج گرفتنشان نیز مجالی مناسب بوده تا شاعر فانی بودن تلخ جهان را شاعرانه به تصویر بکشد: «اگر شهریاری اگر زیردست / بجز خاک تیره نیابی نشست» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۵۴۵)؛ «سرانجام با خاک باشیم جفت / دو رخ را به چادر بیاید نهفت» (همان، ۱۵۵۰)

۲-۱-۶. ضرورت پایان خوش روایت

در روایات سنتی، اغلب سمت و سوی داستان رو به جانب پایانی خوش دارد. نظیر چنین پدیده‌ای را در داستان زندگی شاپور می‌توان دید. او که در آغاز بناست بر اساس انگاره‌ی فرزندکشی، همراه با مادرش کشته شود، به دست یاری تقدیر زنده می‌ماند و حتی به شاهی می‌رسد. دختر مهرک نیز با پایانی خوش، زنده می‌ماند و فرزند او، اورمزد، نیز برحسب تقدیر به شاهی می‌رسد. نظیر چنین پدیده‌ای را در افسانه‌های مربوط به کوروش هخامنشی و یا اسطوره‌ی فریدون می‌توان دید. «قهرمانان و قدیسان از میان کسانی برمی‌خیزند که در کودکی رهاشده بودند. مام زمین به خاطر آن‌که پشتیبانشان بوده و از مرگ، مصونشان داشته است، سرنوشتی شکوهمند و استثنایی که از آن عامه‌ی ناس نیست، برایشان رقم زده است.» (الیاده، ۱۳۷۲: ۲۴۵)

۲-۲. شیوه‌های بازنمود تقدیر در داستان اردشیر

دست تقدیر پیوسته به شیوه‌های گوناگون در سمت و سو دادن به حوادث روایت جلوه‌گر شده است. هریک از پدیده‌ها

الف) یا گوشه‌هایی از تقدیر ایزدی را نشان می‌دهند؛ ب) یا خود در جایگاه حلقه‌ای بنیادین قرار می‌گیرند که زنجیره‌ی رخدادها بر مبنای آن‌ها بنا نهاده می‌شود؛ ج) و یا شخصیت‌ها را به درک و شناخت بهتر از رویدادها و موقعیت‌ها، تصمیم‌گیری‌های اساسی و در فرجام، سرنهادهن به امر قضا و قدر وامی‌دارند. در داستان اردشیر پدیده‌هایی که برای بازنمایی تقدیر یا دیگر کارکردهای آن به کار گرفته شده‌اند، عبارتند از:

۲-۲-۱. پیش‌گویی

از دیرباز رایزنی با کسانی که به گونه‌ای به پیش‌گویی و طالع‌بینی شهره بوده‌اند، در فرهنگ‌های مختلف و به اشکال گوناگون وجود داشته‌است و شمار فراوانی از مردم به ویژه در امور مهم زندگی خود، آن‌گاه که ابزار عقل و تدبیر خویش را ناتوان می‌بینند، دست به دامان فال و استخاره می‌شوند. با این حال، به طور طبیعی، پیش‌گویی پیش‌گویان و رایزنی با فال‌گیران و طالع‌بینان در دنیای گذشته و متون کهن نیز بازنمودی ویژه داشته‌است. در این روایات، همواره گروهی به بازنمایی اسرار آفرینش برای شخصیت‌ها می‌پردازند که در کل، از کارگزاران تقدیر شمرده می‌شوند. «اگرچه به منزلت پیش‌گویان در بسیاری از جامعه‌ها تاکید شده، اما به اقتدار او کم‌تر پرداخته شده است... پیش‌گو از موهبت وحدت با الوهیت و شناخت نزدیک با ارواح و خدایان برخوردارست و با اراده و مشیت آنان آشناست. او می‌تواند تجلیات آشکار و پنهان خدایان و ارواح را تعبیر و تفسیر کند. در مقایسه با کاهن، پیش‌گو بیش‌تر به یمن الهام، موفق به این کار می‌شود و نه تفسیر منظم و روشمند پدیده‌های مشخص و معین. پیش‌گو بیش‌تر از تجارب درونی خود استفاده می‌کند و کاهن به اشیای بیرونی توجه دارد...»^۲ (واخ، ۱۳۸۰: ۳۴۶-۳۴۷) کارکرد پیش‌گویان را در داستان اردشیر، در چند محور کلی می‌توان بررسی کرد:

۲-۱-۱-۲-۱. سوگیری قهرمانان و شخصیت‌های تاثیرگذار در برابر تقدیر پیش‌گویی شده

سوگیری قهرمانان در برابر پیش‌گویی‌ها متفاوت است. گاه تقدیر را به آسانی گردن می‌نهند و در مسیر اجرای خواست آن گام برمی‌دارند؛ گاه در آغاز با آن از در ناسازگاری درمی‌آیند و در فرجام، به ناچار آن را می‌پذیرند و گاه بدون ستیزه‌گری و تنها با تردیدی ظریف، از همان آغاز با آن از در سازش درمی‌آیند.

از میان شخصیت‌های تاثیرگذار در داستان اردشیر، سوگیری بابک در برابر امر مقدر، کاملاً مثبت است. او با آگاهی از تعبیر خواب‌های خود، بی‌درنگ امر مقدر را می‌پذیرد، ساسان را فرامی‌خواند، وی را خلعت می‌بخشد و به دامادی برمی‌گزیند: «چو بشنید بابک فرو ریخت آب / از آن چشم روشن که او دید خواب / بیاورد پس جامه‌ی پهلوی / یکی باره با آلت خسروی...» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۴۹۴) اردوان نیز از دیگر چهره‌هایی است که امر پیش‌گویان و ستاره‌شماران را به شتاب می‌پذیرد و بر آن گردن می‌نهد. او با آگاهی از گریز اردشیر به این دلیل که اخترشماران می‌گویند اگر تا سه روز دیگر او را دست‌گیر نکنی، هرگز به وی دست‌نخواهی یافت، «اندر زمان سپاه هزار آراست و راه به پارس پی اردشیر گرفت.» (کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۳۷)

سوگیری شخصیتی همچون اردشیر در برابر گفته‌ی پیش‌گویان دوگانه است؛ برای او، اضطراب و حساب‌سود و منفعت، در پذیرش تقدیر نقشی عمده داشته‌است. او وقتی تقدیر را همسو با خواسته‌های خود می‌بیند (فرار از دربار اردوان)، شتابان امر آن را گردن می‌نهد؛ اما وقتی سخن پیش‌گویان با خواست و منافع وی در تعارض است، در برابر آن سرمی‌کشد؛ هرچند در فرجام، امر آن را گردن می‌نهد؛ زیرا تقدیر در نهان، خواسته‌ی خود را پیش‌برده و به انجام رسانده‌است. در ماجرای گریز گلنار و اردشیر از دربار اردوان، آن‌گاه که خسته و درمانده می‌خواهند اندکی سرچشمه‌ای بیاسایند: «همی خواست آمد فرود اردشیر / دو مرد جوان دید بر آب‌گیر / جوانان به آواز گفتند: زود / عنان و رکابت بیاید بسود / که رستی ز کام و دم اژدها / کنون ایستادن نیارد بها / نباید که آبی به خوردن فرود / تن خویش را داد باید درود» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۵۰۲) در روایت کارنامه، نقش این پیش‌گویان راهنما برعهده‌ی زنی نهاده شده‌است. اردشیر پس از گریز از دربار اردوان: «... زن نشسته دید و آن زن بانگ کرد که مترس اردشیر کی بابکان از تخمه‌ی ساسان، ناف دارای شاه! چه رسته‌ای از هر بد. کس تو[را] نتوان گرفتن و تو را خدایی ایران‌شهر به سال بسیار باید کردن. بشتاب تا به دریا و چون نیز دریا به چشم بینید

مپایید. چه، چونت چشم به زره افتد، از دشمنان بی‌بیم باشی. اردشیر خرم بود و از آن‌جا به شتاب برفت.» (کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۳۵) همان‌گونه که دیده می‌شود، در این موارد اردشیر امر پیش‌گویی شده را می‌پذیرد و در مسیر خواست تقدیر گام برمی‌دارد؛ زیرا در آن شرایط دشوار، چاره‌ای جز باور به ماورا ندارد. با این حال، هنگامی که کید پیش‌گویی می‌کند تنها در صورت پیوند کسی از نژاد اردشیر با دختری از نسل «مهرک نوشزاد» است که کار پادشاهی اردشیر سامان می‌یابد، از آن‌جا که سخن کید را با خواست خود یک‌سو نمی‌بیند، در برابر آن سر می‌کشد و طغیان می‌کند: «چو بشنید گفتار او اردشیر / دلش گشت پر درد و رخ چون زریز / فرستاده را گفت: هرگز مباد / که من بینم از تخم مهرک نژاد / به خانه درون دشمن آرم ز کوی / شود با بر و بوم من کینه جوی» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۵۳۱) و حتی هزینه کردن مال برای جویا شدن نظر کید را بیهوده می‌شمارد: «دریغ آن پراگندن گنج من / فرستادن مردم و رنج من» (همان، ۱۵۳۱) او حتی کسانی را می‌فرستد تا تنها دختر بازمانده از مهرک را به زاری بکشند؛ اما دست تقدیر دخترک را از شر فرستادگان اردشیر در امان می‌دارد. با وجود سرکشی‌ها و سوگیری‌های تند اردشیر در برابر تقدیر، تقدیر در نهان، به آرامی گرم کار خویش است و خواست خود را پیش می‌برد. اردشیر پس از این که حکم تقدیر را جاری شده می‌بیند و نوهی خود را بازمی‌شناسد، بدان گردن می‌نهد: «به دل گفت کاین بودنی کار بود / مرا دل در انده نباید فزود» (همان، ۱۵۳۴) و به دیگران نیز چنین پند می‌دهد: «چنین گفت با نامداران شهر / هرآن‌کس که او از خرد داشت بهر / که از گفت دانا ستاره‌شمر / مبادا که هرگز کند کس گذر...» (همان، ۱۵۳۵)

همان‌گونه که گفته شد، او آرامش دوران پادشاهی خود را به اجرای حکم تقدیر (هرچند در نهان و به نادل‌خواه) وابسته می‌داند. اهمیت این رخداد تا آن‌جاست که پس از آن، اردشیر را شاهنشاه ایران می‌خوانند: «وزان‌پس همه کارداران او / شهنشاه کردند عنوان او» (همان، ۱۵۳۵) در شاهنامه، با این‌که اردشیر امر مقدر را می‌پذیرد، در پذیرش دختر مهرک همچنان سرد و بی‌احساس است و تنها نوهی پسری او اهمیت دارد: «بخندید ازو نامور شهریار / بدو گفت کاین راز پنهان مدار / پسر باید، از هر که باشد رواست / که گویند کاین بچه‌ی پادشاست» (همان، ۱۵۳۴) در کارنامه نیز اردشیر پس از سرکشیدن در برابر رهنمودهای کید، در فرجام به گفته‌های او ایمان می‌آورد. (کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۱۳۵)

راه‌کاری که برزک و برزاتور، دو جوان راهنمای اردشیر، برای دفع فتنه‌ی کرم هفتواد، به اردشیر پیشنهاد می‌کنند نشانگر گونه‌ای دعوت به پذیرش تقدیر و وانهادن امور به خداوند است؛ زیرا خداوند مقدر همه‌ی امورست و او خود به نیکی می‌تواند فرجام امور را معین سازد. یعنی در عین این‌که به گونه‌ای تقدیر بد باور دارند، معتقدند نباید اندوه به خود راه داد؛ زیرا همواره، دست بالادست و چاره‌گری برای درمان دردها و سختی‌ها وجود دارد: «هرمزد و امشاسپندان چاره‌ی این چیز خواهند و این پتیاره ایدون به نهلند چه به ستمگری دهاک و افراسیاب تور و اسکندر رومی، پس نیز یزدان بهش خرسند نبود و ایشان [را] به ورج و فره خویش ایدون نابین و ناپیدا کرد چونان که گیهان آشنا [است]». (همان، ۷۳-۷۱)

بر اساس متن شاهنامه، سوگیری گلنار، کنیز اردوان، در برابر تقدیر آمیخته با دل‌هره و تزلزل است؛ هرچند گلنار خود شاهد رایزنی اخترشناسان بوده است: «بیامد به جایی که بودش نشست / بدان خانه بنهاد گوهر به دست / همی بود از آن کار با درد و رنج / ز هرگونه اندیشه‌ها یاد کرد / که تا چون گریزد ز شاه اردوان / چگونه شود کار او با جوان؟» (همان، ۱۵۰۰) با این حال، در کارنامه، با توجه به فزونی جنبه‌ی مذهبی اثر، کنیزک تقدیر را به آسانی و بی‌هیچ تردیدی می‌پذیرد: «کنیزک همداستان بود و گفت که به آزادی دارم و هرچه تو فرمایی کنم.» (کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۲۹) باید گفت، در پذیرش امر تقدیر در داستان اردشیر نقشی اساسی

دارد، باورهای مذهبی و عقاید دینی است. این باورها در *کارنامه* که با آموزه‌های دینی پیوندی عمیق‌تر دارد، پررنگ‌تر از شاهنامه است که بار خردگرایی آن سنگین‌تر است. هر و وانهادن امور به خدوند برای دفع فتنه‌تن آنگاره

۲-۱-۲. پیش‌گویان

اما پیش‌گویانی که نظر و دیدگاه آنان در روایات کهن مهم و تأثیرگذار بوده، چه کسانی هستند؟ در داستان اردشیر، این پیش‌گویان یا افرادی شناخته‌شده‌اند که نام و نشان ویژه‌ای دارند یا این که گم‌نامند و زیر عناوین کلی «زنی»، «جوانی» و... می‌گنجد و نام و نشان روشنی از آنان در دست نیست؛ گویی تنها تزییق پیامی خاص به متن و بازنمایی گوشه‌ای از مقدرات اهمیت دارد و نه هویت اصلی افرادی که زبان تقدیرند. این پیش‌گویان چه شناخته شده و چه گم‌نام، مسیر رویدادها یا فرجام کارها را به قهرمانان داستان نشان می‌دهند و یا شخصیت‌ها را در تصمیم‌گیری‌ها یاری می‌رسانند.

در *شاهنامه* دو جوان بر سر چشمه‌ی آب، اردشیر را از ماندن بیم می‌دهند و در *کارنامه*، به جای این دو جوان، زنی گم‌نام، اردشیر را هدایت می‌کند. (همان، ۳۵) این زن و آن دو جوان چه کسانی هستند؟ اردشیر را از کجا می‌شناسند و چگونه از دشمنی او و اردوان باخبرند؟ جز این است که همه‌ی این چهره‌های گم‌نام از کارگزاران تقدیرند که برای پیش‌برد امر آن، به هدایت قهرمان داستان می‌پردازند؟

از دیگر کسانی که توان پیش‌گویی دارند، اخترشناسان و طالع‌بینان هستند. ستاره‌شناسی و اشراف بر علم نجوم نیز از جمله دانش‌هایی است که در دنیای کهن بسیار ارزش و اعتبار داشته و شاهان و حتی مردم عادی بی‌مشورت با دانشمندان این علم، دست به هیچ کار بزرگی نمی‌زده‌اند. این طبقه در القای امر تقدیر، بسیار فعال و اثرگذار بوده‌اند. آنان با کشف اسرار آسمان و اوضاع کواکب و سیارات، اصطلاحاً به رصد طالع افراد می‌پرداخته‌اند و آینده‌ی آنان را پیش‌می‌گفته‌اند.^۳

در داستان اردشیر، به روایت *کارنامه*: «روزی اردوان دانایان و اخترشماران [که] به درگاه بودند، به پیش‌خواست و پرسید که چه همی بینید به چیز (درباره‌ی) هفتان (هفت سیاره) و دوازده‌گان (دوازده برج) و ایستش و روش ستارگان و چیز زمان‌خدایان (پادشاهان معاصر) شهر شهر (هر شهر)، چونان مردمان گیهان و چیز فرزندان من [و] مردمان ما؟» (کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ۳۸۲: ۲۵) پاسخ اخترشماران سردار به اردوان چنین است: «جدی افتاده و ستاره‌ی هرمزد بازبالت آمد و از بهرام و ناهید به کسته‌ی هفتورنگ و شیراختر مرزند (قران شد) و به اورمزد (مشرتی) یاری دهند و هم چیم را (به همین سبب) ایدون نماید که خدایی و پادشاهی نو به پیدایی آید و بس سرخدای (ملوک الطوائف) اوژند (افکند، بکشد) و گیهان باز اندر یک‌خدایی (فرمان-روایی، شاهنشاهی) آورد. دیگر سردار پیش‌گو نیز به پیش‌آمد و گفت که ایدون پیداست که هر بنده‌ی مرد که از امروز تا سه روز از خداوند خویش بگریزد، به بزرگی و پادشاهی رسد، بر آن خداوند خویش کام‌انجام و پیروزگر بود.» (همان، ۲۷) با توجه به آن‌چه از *کارنامه* نقل قول شد، به نظر می‌رسد احکام کلی را که از نجوم و اوضاع کواکب استخراج می‌شده است، اخترشماران سرداران صادر می‌کرده‌اند و سپس، سردار پیش‌گویان از روی نظر آن‌ها، وضعیت آینده یا طالع وقت را تشخیص می‌داده‌اند.

در *شاهنامه*، گفت‌وگوهای اردوان و ستاره‌شماران با این جزئیات و دقت آورده نشده است. شاید به این دلیل که در *شاهنامه*، تقدس نجوم و اخترشناسی کم‌تر از *کارنامه* بوده؛ اما در *کارنامه* به دلیل رویه‌ی دینی اثر، بیش‌تر به این مطلب پرداخته شده و جزئیات گیهان‌شناسی و رصد اختران به دقت بیان شده است. از جمله موارد حضور اخترشماران در *شاهنامه*، پس از مرگ بابک است که اردوان شماری اخترشناس را برای رصد طالع

شهریاری خویش به کاخ فرامی‌خواند. (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۴۹۹) و پس از اسکان سه روزه در خانه‌ی گلنار، کنیز محبوب اردوان (همان، ۱۴۹۹) سرانجام راز سپهر را این‌گونه بر اردوان می‌گشایند: «کزین پس کنون تا نه بس روزگار / ز چیزی بیچد دل شهریار / که بگریزد از مهتری کهتری / سپهدنژادی و کندآوری / وز آن پس شود شهریار بلند / جهان‌دار و نیک‌اختر و سودمند» (همان، ۱۴۹۹) گلنار راز اخترشناسان را بر اردشیر فاش می‌سازد. اردشیر که خود مصمم به گریز از دربار اردوان بود، با دریافت رمز این پیش‌گویی و مساعد دیدن اوضاع کواکب، از دربار اردوان می‌گریزد. (همان، ۱۵۰۰) او در *کارنامه*، روزی را که اخترشماران گزیده‌اند، معتبر می‌داند و خود به هوای دست یافتن به فره ایزدی از دربار اردوان می‌گریزد و کنیزک را نیز وعده می‌دهد: «اگر یزدان‌فره ایرانشهر به یاری ما رسد، به بوختم (رستگار شدیم)، به نیکویی و خوبی رسیم، ایدون کنم که از تو فرخ‌تر اندر گیهان کس نبود.» (*کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۲۹)

در *کارنامه*، ماجرای اسکان سه روزه‌ی اخترشناسان در خانه‌ی گلنار نیامده؛ اما سخنان اخترشناسان با جزئیات بیش‌تری روایت شده و حتی جهت گریز اردشیر نیز نشان داده شده‌است که «از روی به کسته‌ی پارس است و اگر تا سه روز گرفتن نشاید، پس از آن گرفتن نتوان.» (همان، ۳۷)

در روایت *شاهنامه*، کید هندی نیز از جمله‌ی اخترشماران است که به وسیله‌ی دانش اخترشناسی، آینده‌ی اردشیر را پیش‌گویی می‌کند: «بیاورد صلاب و اختر گرفت / یکی زیچ هندی ببر در گرفت / نگه کرد کردار چرخ بلند / از آسانی و سود و درد و گزند...» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۵۳۰) اما در *کارنامه* او بیش‌تر به صورت یک میره (خواجه، نجیب‌زاده) معرفی شده‌است که با داشتن علم غیب می‌تواند ناگفته‌ها را بداند و آینده را به شایستگی پیش‌بینی کند. (*کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۱۱۵) به نظر می‌رسد فردوسی با مقید کردن دانش کید به یک علم، کوشیده آن را برای مخاطب، منطقی کند.

در متون داستانی کهن، شاهان، به ویژه شاهان دادگر، با رمز و رموز تقدیر و آنچه بناست در آینده پیش‌آید، آشنا هستند؛ شاید یکی از دلایل امر آن است که پادشاهان را همواره سایه‌ی خدا می‌دانسته‌اند. پیوند شاهان و خدایان از دیرباز در باور مردم بسیاری از سرزمین‌ها از جمله مصر و ایران وجود داشته‌است. بازتاب چنین باوری را در داستان اردشیر نیز می‌توان دید. بر اساس *شاهنامه*، اردشیر در پایان داستان، در جایگاه شاه ایران، آینده‌ی ایران و خاندان ساسانی را به فراست شاهانه‌ی خود این‌گونه پیش‌بینی می‌کند: «بر این بگذرد سالیان پنج صد / بزرگی شما را به پایان رسد / بیچد سر از عهد فرزند تو / همان کس که باشد ز پیوند تو / ز رای و ز دانش به یک سو شوند / همان پند داندگان نشنوند / بگردند یک سر ز عهد و وفا / به بیداد یازند و جور و جفا / جهان تنگ دارند بر زبردست / بریشان شود خوار یزدان پرست / بپوشند پیراهن بدتنی / ببالند با کیش آهرمنی / گشاده شود هرچه ما بسته‌ایم / بیالاید این دین که ما شسته‌ایم / تبه گردد این پند و اندرز من / به ویرانی آرد رخ این مرز من» (همان، ۱۵۴۹)

اما در *کارنامه* اثری از این پیش‌گویی نیست؛ شاید از آنجاست که *شاهنامه* را شاعری مسلمان و بدون گرایش به آیین‌های ایران باستان و پس از زوال خاندان شاهنشاهی ساسانی سروده؛ اما *کارنامه* با رویکردی مذهبی برای شاهان بعدی سلسله که پاسدار دین به شمار می‌آمده‌اند، به نگارش درآمده‌است.

۲-۲-۲. خره یا فره ایزدی

از جمله مواردی که در روایت یادشده برای اجرای امر مقدر به یاری قهرمان می‌شتابند، فره ایزدی است. فره ایزدی افزون بر این که عامل اصلی مشروعیت شاهان است، یاریگر ایشان نیز شمرده می‌شود. نقش این پدیده‌ی

فوق بشری در *کارنامه* که بیش از *شاهنامه* بر مناسبات دینی زرتشتی متکی است، پررنگ تر است. اردشیر پس از این که از هفتواد و به تعبیر *کارنامه*، هفت بوخت، شکست می خورد و آنان وی را به تنگنایی صعب العبور می-اندازند، به یاری فره ایزدی است که از تنگنا می رهد: «ایدون گویند که خره کیان که به دور بود، اکنون اندر پیش اردشیر ایستاد و اندک اندک همی رفت تا اردشیر از آن جای دوش گذر، از دست دشمنان، بی گزندانه بیرون آمد و...» (همان، ۶۹-۶۷) در جنگ با اردوان نیز همین فره ایزدی است که سرانجام اردشیر را به پیروزی می-رساند: «چهار ماه هرروز کارزار و زنش بسیار بود. اردوان از کسته کسته چون از ری، دماوند، دیلمان و پشتخوارگر، سپاه و آخور خواست. از آن چون خره کیان با اردشیر بود، اردشیر پیروزی یافت.» (همان، ۴۹) اما تأثیر این عامل در روایات *شاهنامه* حذف شده و جای خود را به باد و توفانی داده که به سمت سپاهیان اردوان می وزد و باعث شکست او می شود. (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۵۰۷)

۲-۲-۳. عوامل طبیعی (حیوانات، شرایط جوی و...)

در روایت اردشیر، نقش عوامل طبیعی، اعم از حیوانات یا پدیده‌هایی مانند باد و باران و توفان و... در پیش برد امر تقدیر، پررنگ است. این عوامل حکم دست‌های مقتدر تقدیر را دارند که در مسیر پیش برد اهداف آن گام برمی دارند و پیوسته بر گروهی رحمتند و بر گروهی دیگر، نعمت. عواملی از این دست، به ویژه باد و باران و توفان و... نقشی دوگانه در روایات کهن دارند. یعنی جهت باد و باران و رعد و... همواره به زیان کسی است که مقدر است شکست ببیند. در نبرد اردشیر و اردوان، آن گاه که جنگ به درازا می کشد، باد و توفان به یاری سپاه اردشیر می آید. لشکریان اردوان، خسته از کارزار، باد و توفان را به فال بد می گیرند و دست از پیکار می-شویند: «سرانجام ابری برآمد سیاه/ بشد کوشش رزم را دستگاه/ یکی باد برخاست بس هولناک/ دل جنگیان شد از آن پر ز باک/.../ بترسید از آن لشکر اردوان/ شدند اندر این یک سخن یک زبان/ که این کار بر اردوان ایزدی است/ بر این لشکر اکنون بیاید گریست/ به روزی کجا سخت شد کارزار/ همه بخردان خواستند زینهار...» (همان، ۱۵۰۷) همین پدیده به شکست، دست گیری و کشته شدن اردوان می انجامد و مقدمه‌ای است برای شاهنشاهی اردشیر. در *کارنامه*، به جای عوامل طبیعی، فره ایزدی این نقش را برعهده دارد. در نبرد فرجامین اردشیر و هفتواد و کشته شدن هفتواد نیز جهت باد-هرچند در سطحی کنایی- به سوی سپاه هفتواد است: «سوی لشکر کرم برگشت باد/ گرفتار شد در زمان هفتواد» (همان، ۱۵۲۱)

از جمله حیوانات موثر در روایت، کرم هفتواد است. در *کارنامه* از داستان شکل گرفتن کرم هفتواد نشانی نیست؛ اما در *شاهنامه* داستان چگونگی پیدایش کرم بازگوشده است.

غرم یا غوچ نماد فره ایزدی است که پادشاهان ایران را در امر رسیدن به شاهی همراهی می کند. () در داستان اردشیر، آن گاه که اردوان در تعقیب اردشیر اسب می تازد، غرم در پی اردشیر می دود، به او نزدیک می شود و در فرجام به وی می رسد. «اردوان از دستور پرسید که آن فوچش که با او به اسب [بود] چه نماید؟ دستور گفت که انوشه باشید! اردشیر فره کیان بهش رسید. به هیچ چاره گرفتن نتوان. پس خویشان و سواران رنجه مدارید و اسبان مرنجانید و تباہ مکنید. چاره‌ی اردشیر از در دیگر خواهید.» (*کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۴۳) در *شاهنامه*، این غرم به گونه‌ای توصیف شده که از سطح یک حیوان عادی و معمولی در می گذرد و حالتی از اسطوره و افسانه و خیال به خود می گیرد و این هنر فردوسی است که تمام اوصاف و تصاویر وی به تبع بعد حماسی و اسطوره‌ای روایت، رنگ و بوی اسطوره و خیال به خود می گیرد: «یکی غرم تازان ز دم سوار/ که چون او ندیدم بر ایوان نگار/ چو سیمرخ بال و چو طاووس دم/ چو رخس دلاور سر و گوش و سم/

به رنگ ارغوان و به تگ تندباد/ ندارد بر آن سان کسی غرم یاد» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۵۰۳) کدخدای نیز با شنیدن این خبر، از اردوان می‌خواهد دست از تعقیب اردشیر بردارد، زیرا: «که بختش پس پشت او درنشست/ ازین تاختن باد نامد به دست» (همان، ۱۵۰۳) در *کارنامه*، غوچی که نماد فرهی اردشیر است، بسیار ملموس‌تر و طبیعی‌تر توصیف شده است: «ایشان را قوچی بسیار ستر از پس همی‌دوید که از آن نیکوتر بودن، نشایست.» (*کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۴۰) و یا «قوچی بس بزرگ و چابک با او به اسب نشسته بود.» (همان، ۴۱) همچنین در متن *کارنامه*، «آذر فرنیغ» در هیات خروسی سرخ پدیدار می‌شود و جام زهرآگین را از دست اردشیر می‌اندازد و بلافاصله پس از آن، سگ و گربه‌ای در کاخ اردشیر پست و شراب زهرآگین را می‌نوشند و می‌میرند و بدین سان اردشیر، هم از مرگ می‌رهد و هم پی به توطئه‌ی همسر خویش می‌برد. (همان، ۹۵)

در همین متن، سال‌ها پس از این که اردشیر فرمان قتل همسر باردار خود را صادر کرده است، گور نر و ماده‌ای خود را در برابر تیر اردشیر سپر بلای یک‌دیگر و کره‌شان می‌کنند و اردشیر را به اندیشه فرومی‌برند: «اردشیر چونش آن آیین دید، بماند و دل‌سوزه بود و اسب بازگرداند و اندیشید که وای بر مردم باد! که هم با نادانی و ناگویایی، این چهارپای گنگ پس مهر به یک‌دیگر ایدون سپوری [است] که جان خویش، زن و فرزند را بسپارد و همگی آن فرزند که او اندر شکم داشت به یاد بود و به پشت اسب ایدون چون ایستاد، به بانگ بلند گریست...» (همان، ۱۰۵) خواست تقدیر این سه گور را سر راه اردشیر می‌گذارد تا زشتی گناه فرزندکشی را به او بنمایاند و در اصل زمینه را برای پذیرش شاپور فراهم سازد.

۲-۲-۴. تصادف

گاه علت اصلی رخ دادن حوادث، صرفاً تصادفی است و آنچه بودنی‌ست بی هیچ دلیل موجه پیش می‌آید. عنصر تصادف از عناصری‌ست که کاربرد آن به ضعف پی‌رنگ داستان می‌انجامد؛ اما در متون کهن داستانی، بسامد بالایی دارد. در داستان کرم هفتواد، عامل پدید آمدن کرم، تصادف است: «چنان بد که آن دختر نیک-بخت/ یکی سیب افکنده باد از درخت/ به ره بر بدید و سبک بر گرفت/ کنون بشنو این تا بمانی شگفت/ چو آن خوب‌رخ میوه اندرگزید/ یکی در میان کرم آکنده دید» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۵۱۲)

از دیگر مصداق‌های تصادف، رفتن اردشیر پس از شکست یافتن و گریختن از هفتواد، به خانه‌ی «دو برنای بیگانه» است. (همان، ۱۵۱۶-۱۵۲۲) این آشنایی تصادفی باعث می‌شود اردشیر به رایزنی دو جوان، سرانجام بر کرم پیروز شود. پدیده‌ی تصادف در رسیدن همان دو جوان به تاج و تخت نیز مهم بوده است. دو جوان پس از آشنایی تصادفی با اردشیر و یاری دادن وی در کشتن کرم و پیروزی بر هفتواد، به تاج و تخت حیطه‌ی زیر فرمانروایی هفتواد می‌رسند. (همان، ۱۵۲۱)

در *شاهنامه*، حادثه‌ی مهم افتادن جام زهرآگین از دست اردشیر کاملاً تصادفی‌ست: «چو بگرفت شاه اردشیر آن به دست/ ز دستش بیفتاد و بشکست پست» (همان، ۱۵۲۴) اما همان‌گونه که گفته شد، در روایت *کارنامه*، آذر فرنیغ است که در هیات خروسی سرخ، جام را از دست اردشیر می‌ریزد (ر.ک: *کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۹۵) در این روایت، نقش عوامل ماورایی پررنگ بوده و حادثه از سطح یک تصادف صرف فراتر رفته است. فردوسی در این جا نیز با حذف انگاره‌های مذهبی زرتشتی، عنصر تصادف را در شکل‌گیری حادثه ترجیح داده است. با این حال، کاربرد گسترده‌ی «قضا را...» (در *شاهنامه*) و «دهش و برهینش زمان را» (در *کارنامه*) گویای تلاش راویان برای کم کردن رنگ تصادف و تقویت کارکرد تقدیر در ساختار روایت بوده است.

۲-۲-۵. خرد دستوران و رایزنان

گاه نیز رایزنان و دستوران پادشاه، امور مقدر را برای شاه رمزگشایی می‌کنند. در این جا باید یادآور شد که تقدیر از آن‌چنان وضوح و روشنی‌ای برخوردارست که این رایزنان با دیدن نشانه‌های آن می‌توانند جریان رخ-دادن آن را نشان دهند.

در ماجرای گریز اردشیر و گلنار به روایت *شاهنامه*، وزیر اردوان با خرد و بینش خود زبان تقدیر را تفسیر می‌کند و روند تدریجی شکل‌گیری آن به شاه گزارش می‌دهد. در این بخش از داستان، پس از آگاهی یافتن وزیر از عبور دو سوار که غرمی در پی آنان می‌دویده، وی غرم را برای اردوان، نشان فره ایزدی تفسیر می‌کند که با رسیدن به اردشیر، او را به پادشاهی خواهد رساند. از آن جا که خود این غرم از دست یاران بسیار تاثیرگذار تقدیر است، گفتار دستور اردوان به گونه‌ای روشن، تفسیر تقدیر و بازنمایی امر مقدر است. نتیجه‌ای نیز که دستور از این پدیده می‌گیرد، نشانگر حتمی بودن خواست تقدیرست: «که را یار باشد سپهر بلند/ بر او بر ز دشمن نیاید گزند» (فردوسی، ۱۳۶۹: ج ۵: ۱۵۰۲) و پیشنهاد تاثیرگذار همین دستورست که گریز مهم اردشیر را دامن می‌زند؛ زیرا اوست که از اردوان می‌خواهد از تعقیب اردشیر چشم‌پوشد. (همان، ۱۵۰۳) این عامل که نقشی اساسی در پی‌رنگ داستان بازی می‌کند، در رسیدن اردشیر به شاهی نقشی اساسی دارد. در *کارنامه* نیز ترتیب داستان از همین قرارست. (*کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۳۹-۳۷)

۲-۲-۶. شمایل و اوصاف ظاهری قهرمانان

گاه به حکم تقدیر، اوصاف و ویژگی‌های ظاهری قهرمانان آنان را به دیگران می‌شناساند یا باعث می‌شود به گفته‌های ایشان ایمان بیاورند. گونه‌ای فروغ و فره ایزدی و فر و شکوه پادشاهی و مهترزادگی در چهره‌ی قهرمانان، مقدرست که زیردستان به باورداشت گفته‌های آنان و کرنش ناگزیر در برابر ایشان وادار می‌شوند. در *شاهنامه*، آن‌گاه که اردشیر هنگام گریز به دریا می‌رسد: «نگه کرد فرزانه ملاح پیر/ به بالا و چهر و بر اردشیر/ بدانست کو نیست جز کی نژاد/ ز وفر و ز اورنگ او گشت شاد/ بیامد به دریا هم اندر شتاب/ ز هرسو برافگند زورق در آب» (همان، ۱۵۰۳) بدین وسیله، کشتی‌بان از روی ظاهر اردشیر، وی را باور می‌کند و به یاریش می‌شتابد. این حادثه در شکل‌گیری پی‌رنگ داستان و رسیدن اردشیر به پادشاهی، اهمیتی ویژه دارد. در *کارنامه*، نشانی از ماجرای ملاح و شناختن اردشیر نیست. تنها گروهی از مردان پارس که از اردوان ناخرسند بوده‌اند، گرد او فراهم می‌آیند: «اردشیر راه به بار دریا گرفت و ایدون چون همی‌شد، چند مرد از مردان پارس که از اردوان مُستگر (گله‌مند) بودند، ایشان هیر (مال و دارایی) و خواسته و تن خویش پیش اردشیر داشته و یگانگی و فرمان‌برداری پیداییندند...» (*کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۴۵-۴۳)

از دیگر مواردی که اوصاف ظاهری افراد در معرفی آنان برای اجرای امر تقدیر موثر می‌افتد، داستان آب کشیدن دختر مهرک از چاه است. به روایت *شاهنامه*، با فروماندن سربازان شاپور در کشیدن آب از چاه و به سختی افتادن خود او برای انجام این کار، شاپور پی می‌برد دختر زیبارویی که یک‌تنه و به آسانی از چاه آب می‌کشیده، باید از نژاد کیان باشد: «... که برتافت دلوی بر آن‌سان گران/ همانا که هست از نژاد کیان» و از دختر می‌خواهد نژاد خود را پدیدار سازد: «بدو گفت شاپور: کای ماه‌روی/ سخن هرچه پرسم تو را راست گوی/ پدیدار کن تا نژاد تو چیست؟/ که بر چهره‌ی تو نشان کئی‌ست/ بدو گفت من دخت ده‌مهمترم/ ازیرا چنین خوب و کندآورم/ بدو گفت شاپور: هرگز دروغ/ نگیرد بر شهریاران فروغ/ کشاورز را دختر ماه‌روی/ نباشد به

این زور و این رنگ و بوی...» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۳۳-۱۵۳۲) شاپور پس از شناختن دختر، با او ازدواج می‌کند و بدین سان امر تقدیر، بر خلاف خواست اردشیر، گزارده می‌شود. در *کارنامه*، نقش این عامل در شناسایی دختر مهرک پررنگ‌تر جلوه می‌کند؛ زیرا در این اثر، رفتار شاپور با دختر مهرک در آغاز بسیار زشت و توهین‌آمیزست و حتی دختر را که برای عرض ادب و یاری پیش دویده بود، به دشنام از خود می‌راند (*کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۱۲۱)؛ اما با دیدن ضعف خود و سوارانش در کشیدن آب از چاه و به محض آگاهی یافتن او از زور بازوی دختر و دریافت این نکته که دخترک باید از نژادی برگزیده باشد، از دری دیگر درمی‌آید؛ به دختر علاقه‌مند می‌شود و حتی او را به زنی می‌گیرد و زن همان شب باردار می‌شود: «برهینش را (از قضا) که باید بودن، به هم شب، بر هرمزد شاپوران آن کنیزک آستن بود. شاپور کنیزک آزومی و گرمی داشت و هرمزد شاپوران ازش زات.» (همان، ۱۲۷)

۲-۲-۷. دریافت الهامی

گاهی اشخاص بدون هیچ راهنما و هادی خارجی، اعم از زمینی و فرازمینی، خود به طور خودجوش و به نیروی الهام و دریافت درونی، به امر مقدر پی می‌برند؛ پدیده‌ای که امروزه از آن به حس برتر یا حس ششم تعبیر می‌شود. این پدیده در داستان اردشیر به صورت‌های گوناگون بازتاب یافته است؛ از جمله مصداق‌های دریافت الهامی عبارتند از:

۲-۲-۵-۱. گواهی دل قهرمانان

در ماجرای فرار اردشیر و گلنار، اردوان به طور الهامی درمی‌یابد گلنار نیز با اردشیر گریخته است: «همان‌گاه شد شاه را دل‌پذیر / که گنجور او رفت با اردشیر» (همان، ۱۵۰۱) در جای دیگر نیز اردوان به نیروی باطن درمی‌یابد که کار ملک‌داری او رو به پایان است: «یکی نامه بنوشت نزد پسر / که کژی به تاج اندر آورد سر / چنان شد ز بالین ما اردشیر / کز آن سان نرفت از کمان هیچ تیر» (همان، ۱۵۰۳) تباک، سردار اردشیر نیز به گونه‌ای الهامی پی می‌برد که اردشیر به او بدگمان است: «جهان‌دیده بیداردل بود پیر / بدانست اندیشه‌ی اردشیر» و از همین رو، با سوگند به زند و اوستا پیمان خود را با اردشیر استوار می‌سازد. (همان، ۱۵۰۵)

کید هندی در *کارنامه* نیز از گونه‌ای دانش مانند آنچه علم غیب خوانده می‌شود، برخوردارست؛ زیرا هنوز فرستاده‌ی اردشیر با او سخن نگفته که کید می‌گوید: «تو را خداوند پارسیان به این کار فرستاد که: خدایی ایران‌شهر به یک‌خدایی به من رسد؟» (*کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، ۱۳۸۲: ۱۱۵) در *شاهنامه* که متنی خردمحورست، از دانش و خرد کید سخن به میان آمده؛ نه توان درک الهامی او: «بیامد فرستاده‌ی شهریار / بر کید با هدیه و با نثار / بگفت آن‌که با وی شهنشاه گفت / همه رازها برگشاد از نهفت / پرسید از او کید و غمخواره گشت / ز پرسش سوی دانش و چاره گشت / بیاورد صلاب و اختر گرفت / یکی زیچ هندی بیر در گرفت / نگه کرد کردار چرخ بلند / از آسانی و سود و درد و گزند...» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۵۳۰)

۲-۲-۵-۲. دریافت الهامی به نیروی مهر فرزندی

اردشیر در ماجرای بازشناسی فرزند، از الهام درون و مهر غریزی پدر و فرزندی یاری می‌جوید و از موبد می‌خواهد پسرش را در میان صد کودک همسال و همسان به وی بنمایاند تا «چو یک دشت کودک بود خوب چهر / بیچند ز فرزند جانم به مهر / بر آن راستی دل گواهی دهد / مرا با پسر آشنایی دهد»

(همان، ۱۵۲۸) هرچند پس از آزمون، فرزند خود را به طور غریزی و به نیروی الهام می‌شناسد (همان، ۱۵۲۸) در باطن، چندان به نیروی الهام اعتماد ندارد؛ گویی اردشیر با وجود این که موید راز اخته کردن خود را با او در میان گذاشته، باز هم داستان را به محک آزمون می‌سنجد تا نادانسته به گفته‌ی موید ایمان نیاورده باشد؛ اما هم-او، با این که در نخستین دیدار، کودک را از میان همسالان بازمی‌شناسد و دلش به فرزندى او گواهی می‌دهد: «نگه کرد و چون کودکان را بدید / یکی باد سرد از جگر برکشید / به انگشت بنمود با کدخدای / که اینک مگر اردشیری به جای / بدو راهبر گفت کای پادشا / دلت شده به فرزندى او گوا...» (همان، ۱۵۲۸) باز هم امر الهامی را می‌آزماید. (همان، ۲۹-۱۵۲۸)

۲-۲-۵-۳. مرگ گاهی قهرمانان

در متون کهن، شخصیت‌ها-به ویژه شخصیت‌های اصلی (در این جا اردشیر)- همیشه فرارسیدن تقدیر محتوم مرگ را به گونه‌ای الهامی و درونی درمی‌یابند؛ آن را خواه و ناخواه می‌پذیرند و برای به دست آوردن توشه و زاد آخرت، تلاش می‌کنند. اردشیر نیز چون به هفتاد و هشت سالگی می‌رسد، «بدانست کآمد به نزدیک مرگ / همی زرد خواهد بد آن سبزرگ» (همان، ۱۵۶۶) تاج و تخت را به شاپور وامی‌نهد و خود گوشه‌نشین می‌شود و به گردآوری زاد و توشه‌ی آخرت می‌پردازد؛ گویی چنین نگرشی برای کاستن از تلخی فرجام مقدر زندگی قهرمانانی است که خواننده در جریان داستان با آنها انس گرفته است.

۲-۲-۶. خواب

در دنیای قدیم، خواب دیدن و اعتقاد شدید به تعبیرمند بودن خواب‌ها در باور مردم از جایگاهی ویژه برخوردار بوده است. این باور حتی امروزه نیز تا اندازه‌ی فراوانی وجود دارد. چنان که در روان‌کاوی مبتنی بر تحلیل رویا، برای کشف و درمان بیماری‌های روانی و پی بردن به علل و عوامل اختلالات رفتاری، از بررسی جزو به جزو و دقیق رویا و خواب سود می‌جویند. پدیده‌ی خواب در متون کهن داستانی نیز جایگاهی مهم دارد. در این روایات، گاه امر مقدر از راه خواب به شخص الهام می‌شود؛ خواب‌هایی شگفت که خبر از رخ دادن حادثه‌ای شگرف در آینده می‌دهند. در داستان اردشیر نیز خواب تأثیری عمده در شکل‌گیری داستان دارد. در این روایت، مهم‌ترین خواب، خواب بابک است که در پی‌رنگ داستان نقشی عمده دارد. این خواب مقدمه-ی برکشیدن ساسان از سوی بابک و در اصل، پیش‌زمینه‌ی تولد اردشیر است: «شبى خفته بد بابک رودیاب / چنان دید روشن روانش به خواب / که ساسان به پیل ژیان برنشست / یکی تیغ هندی گرفته به دست / هرآن کس که آمد بر او فراز / بر او آفرین کرد و بردش نماز / زمین را به خوبی بیاراستی / دل تیره از غم بیاراستی / به دیگر شب اندر چو بابک بخفت / همی بود با مغزش اندیشه جفت / چنین دید در خواب کآتش پرست / سه آتش بدیدی فروزان به دست / چو آذرگشسپ و چو خراممهر / فروزان به کردار گردان سپهر / همه پیش ساسان فروزان بدی / به هر آتشی عود سوزان بدی» (همان، ۱۶۹۳) در کارنامه، شمار این خواب‌ها سه تاست: «پاپک شبی به خواب دید چونان که خورشید از سر ساسان بتافت و همه جهان روشنی گرفت. دیگر شب ایدون دید چونان که ساسان به پیلی آراسته‌ی سپید نشسته است و هرکه اندر کشور پیرامون ساسان‌اند نماز بهش برند و ستایش و آفرین همی‌کنند. دیگر شب همان‌گونه ایدون دید چونان که آذر فرنیغ و گشسپ و برزین مهر به خانه-ی ساسان همی‌وخشند و روشنی به همه‌ی گیهان همی‌دهند. افسد سہست و دانایان و خواب‌گزاران به پیش

خواند و آن هر سه شب خواب چنان دیده بود، پیش ایشان گفت...» (کارنامه‌ی اردشیر بابان، ۱۳۸۲: ۹) در زمینه-ی ارزش و اعتبار خواب در انتقال امر مقدر و توان پیش‌گویی آن، به نکاتی باید توجه شود:

الف) شرایط بیننده‌ی خواب

فردوسی در شاهنامه تاکید می‌کند که بابک در هنگام دیدن خواب‌ها هوش و حواسی کاملاً به‌جا و خردی سالم داشته‌است: «همی بود با مغزش اندیشه جفت» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۴۹۳) یعنی خواب‌های آن‌چنان بزرگ و باعظمت او همه صادقانه بوده‌اند و نه رویاهایی پوچ از سر مستی و دیگر شرایط آشفته و نابهنجار روانی. باید یادآور شد کسانی که خواب می‌بینند نیز بیش‌تر از طبقه‌ی ممتازند؛ از این رو خواب‌های آن‌ها همچون تصمیماتی که در بیداری می‌گیرند، سرنوشت‌ساز و موثر است.

ب) شیوه‌های خواب‌گزاری

در برخورد با خواب‌های سرنوشت‌ساز، خواب‌گزاران عمدتاً نخست در تعبیر این خواب‌های شگفت‌انگیز فرومی‌مانند و تنها پس از رایزنی و مشورت، به تاویل آن می‌رسند: «چو بابک سخن برگشاد از نهفت / همه خواب یک‌سر بدیشان بگفت / نهاده بدو گوش پاسخ‌سرای / پر اندیشه شد زان سخن رهنمای / سرانجام گفت: ای سرافراز شاه / به تاویل این کرد باید نگاه...» (همان، ۱۴۹۳) این خواب‌گزاران همچون روان‌کاوان تحلیلگر رویا در جهان مدرن امروز، به نمادها و سمبل‌های خواب‌ها توجه می‌کنند و سپس از روی قرآینی معین و معتبر، خواب را مانند معمایی رمزگشایی می‌کنند. چنان که در کارنامه، به دقت به نشانه‌ها و نمادهای هر خواب بابک توجه و خواب بر اساس آن گزارده شده‌است: «خواب‌گزاران گفتند که آن‌که این خواب بهش دیدی، او یا فرزندان آن مرد، کسی به پادشاهی گیهان رسد؛ چه، خورشید و پیل سپید آراسته چیری و توانایی و پیروزی و آذر فرنیغ دین‌دانایی مه مردان مغ مردان و آذرگشسب ارتشتار و سپاهبدان و آذربرزین مهر و استریوشان و ورزکرداران گیهان و همگی این پادشاهی به آن مرد یا فرزندان آن مرد رسد.» (کارنامه‌ی اردشیر بابان، ۱۳۸۲: ۹) اما فردوسی از گزاردن جزو به جزو خواب بابک که رنگ و بویی از زردشتیگری داشته، خودداری کرده و تنها رای‌نهایی خواب‌گزاران را آورده‌است: «کسی را که دیدی تو زین سان به خواب / به شاهی پرآرد سر از آفتاب / ور ایدون که این خواب از او بگذرد / پسر باشدش کز جهان بر خورد» (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۴۹۴)

ج) شمار و تکرار خواب‌ها

در متون کهن داستانی، خواب‌های مهم یا تکرار می‌شوند، یعنی شخص خوابی واحد را به تکرار می‌بیند یا این‌که خواب‌های او درباره‌ی شخص یا موقعیتی ویژه، متعدد و پیوسته به هم، اما متفاوت هستند؛ یعنی خواب‌های او درباره‌ی یک شخص یا موقعیت ویژه‌است؛ اما صورت خواب‌ها و آنچه در رویا دیده می‌شود، با هم فرق می‌کند. در دو روایت یادشده نیز بابک دو یا سه خواب می‌بیند که همگی با ساسان در پیوندند و تعبیر همه نیز به پادشاهی رسیدن ساسان یا فرزند او در آینده‌است. این تکرارها گویی برای شکستن تردید به تصادفی بودن خواب‌ها و تاکید بر حکمتی‌ست که در این رویاها نهفته‌است.

د) باورمندی و سوگیری قهرمانان در برابر خواب

در نظام فکری کهن، عمل به مقتضای خواب بسیار مرسوم و متداول بوده‌است. شخصیت‌ها با دیدن خواب و آگاهی از تعبیر آن، بی‌درنگ بر مبنای آن عمل می‌کرده‌اند. هرچند این پدیده در دنیای مدرن امروز نیز دیده می‌شود، بسامد آن به شدت پایین‌تر از اعصار پیش‌است. در روایت اردشیر، هم در شاهنامه (رک: همان، ۱۴۹۴) و هم در کارنامه (رک: کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ۱۳۸۲: ۹)، بابک به محض آگاهی یافتن از تعبیر خواب خود،

ساسان را فرامی‌خواند و او را به دامادی خویش برمی‌گزیند تا بدین‌سان، امر تقدیر که در قالب خواب بر او عرضه شده بود، گزارده شود و شاهی چون اردشیر، برای بنیان نهادن سلسله‌ی ساسانی زاده شود.

۴. نتیجه‌گیری

تحلیل داستان اردشیر در شاهنامه‌ی فردوسی و کارنامه‌ی اردشیر بابکان نشان می‌دهد این دو روایت در اصل نمایش یک امرمقدرند که گویی تقدیر از پیش، خط سیر و جهت، شخصیت‌های اجراکننده و فرجام رخ‌دادن داستان آن‌ها را ترسیم کرده‌است. در این دو روایت، همه‌ی پدیده‌ها، قهرمانان، شخصیت‌های اصلی و فرعی و عوامل طبیعی و فرازمینی در وحدتی انداموار در خدمت گزارد امر تقدیرند و با آن هماهنگ و همسو عمل می‌کنند. روشنی تأثیر و کارگردانی دست تقدیر در رخدادها تا جایی‌ست که گاه پیش‌گویان به آسانی می‌توانند مسیر تقدیر را تعیین و اسرار آن را برای دیگران بازگوکنند. امر مقدر در قالب خواب و دریافت الهامی ادراک می‌شود یا به مدد پیش‌گویی، طالع‌بینی و اخترشناسی و عواملی همچون خرد افراد کاردان که به رموز تقدیر آشنایی دارند، هویدا می‌گردد. هر پدیده‌ای در متن، حتی تصادفی که در پی‌رنگ رخدادها تأثیرگذارست، به تقدیر و قضای ایزدی تفسیر می‌شود و همپای عوامل ماورایی، موجودات زمینی و فرازمینی در شکل‌گیری حوادث داستان موثر واقع می‌شوند. همچنین از آن روی که در متون تاریخی، حوادث باید بر پایه‌ی نظامی معقول و بر اساس پی‌رنگی علمی و عقل‌پسند شکل‌گیرند، هرگونه توجه بر عوامل خارق‌العاده یا توجه به تقدیر و قضا و قدر ناپسند است و اثر را از ارزش مستند تاریخی، تهی می‌کند، این مایه خرق عادت، تصادف و اتفاق و این اندازه نفوذ تقدیر برای رخ‌دادن امر مقدر، کارکرد تاریخی روایت را شدیداً تنزل داده و در عوض، جنبه‌ی داستانی و افسانه‌ای آن را فزونی بخشیده‌است. خردگرایی فردوسی و دین او که باعث حذف بن‌مایه‌های فکری آیین زرتشتی شده‌است، داستان وی را اندکی بیش از روایت کارنامه رنگ عقلائییت زده؛ اما سندیت آن را بالا نبرده‌است. از این رو، بهتر آن‌ست که آثار یادشده بیش‌تر در جایگاه دو قصه‌ی نگاشته شده درباره‌ی موضوعی برگرفته از دل تاریخ، مطالعه شوند و نه دو سند تاریخی معتبر که بتوان تاریخ یک دوره را بر اساس آن‌ها بررسی و مطالعه کرد.

یادداشت‌ها

۱. برای اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی توتم و توتمیسم (ر.ک: توتم و تابو، اثر زیگموند فروید؛ تاریخ جامع ادیان، اثر جان. بی. ناس؛ صور حیات دینی، از امیل دورکیم و توتمیسم، اثر لوی استروس)
۲. نویسنده در این اثر، پیش‌گو را با پیامبر، جادوگر و کاهن در تقابل قرارداده و از راه این سنجش، شخصیت پیش‌گو و تأثیر و نفوذ او را در جوامع، تشریح کرده‌است. (ر.ک: واخ، ۱۳۸۰: ۳۴۶-۳۴۹)
۳. بنا به عقاید آیین زروانی: «از آن‌جا که زروان درنگ‌خدای در عالم (سپهر) تجسم می‌یابد و سپهر به خصوص با فلک بازشناخته می‌شود، پس تعجب‌آور نیست که اختران نقش مهمی در آموزه‌ی زروانی ایفا نمایند. هر نیکی و بدی که به مردمان و نیز به آفریدگان دیگر می‌رسد، از هفتان (=هفت اباختر= هفت سیاره) و دوازدهان (=دوازده برج) می‌رسد و آن دوازده برج در دین به منزله‌ی دوازده سپاهبد از جانب اهرمزد و آن هفت سیاره به منزله‌ی هفت سپاهبد از جانب اهریمن خوانده شده‌اند. همه‌ی آفریدگان را آن هفت سیاره شکست می‌دهند و به دست مرگ و هرگونه آزار می‌سپارند؛ به طوری که دوازده برج و هفت اباختر تعیین‌کننده‌ی سرنوشت و مدبر جهانند.» (زینر، ۱۳۸۴: ۲۵۲)

منابع

الیاده، میرچا. (۱۳۷۲). رساله در تاریخ ادیان. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: سروش.

- اسروس، لوی. (۱۳۶۱). *توتمیسم*. ترجمه‌ی مسعود راد، تهران: توس.
- جلالی مقدم، مسعود. (۱۳۸۴). *آیین زروانی*. تهران: امیرکبیر.
- دورکیم، امیل. (۱۳۸۶). *صور بنیانی حیات دینی*. ترجمه‌ی باقر پرهام، تهران: مرکز.
- زینر، آر.سی. (۱۳۸۴). *زروان یا معمای زرتشتیگری*. ترجمه‌ی تیمور قادری، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). *شاهنامه*. تصحیح ژول مل، مقدمه‌ی دکتر محمدامین ریاحی، تهران: سخن.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۴). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- کارنامه‌ی اردشیر بابکان. (۱۳۸۲). ترجمه، آوانویسی و واژه‌نامه از دکتر بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کریستین سن، آرتور. (۱۳۶۷). *ایران در زمان ساسانیان*. تهران: امیرکبیر.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ. (۱۳۸۴). *تمدن ایران ساسانی*. ترجمه‌ی عنایت‌الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ناس، بی. جان. (۱۳۸۲). *تاریخ جامع ادیان*. ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- واخ، یواخیم. (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی دین*. ترجمه‌ی جمشید آزادگان، تهران: سمت.

